

DOI: 10.30512/KQ.2023.19533.3595

اصحاب کهف؛ روایتی مسیحی یا قصه‌ای قرآنی؟*

محمدصادق حیدری^۱

محمد شریفی^۲

حبیب‌الله حلیمی جلودار^۳

چکیده

خاورشناسان بر این باورند که قصه اصحاب کهف در قرآن همان داستان هفت خفته افسوس است که پیامبر اکرم (ص) آن را از مسیحیان گمراهی که اطرافش بوده‌اند، آموخته است. آنگاه این داستان را با جدیت، به پیروانش تعلیم داد و سرچشمه‌اش را نیز، وحی الهی معرفی کرد. نوشتار پیش‌رو که به روش توصیفی - تحلیلی سامان یافته، در پی آن است تا به نقد و ارزیابی نظرات این گروه از خاورشناسان بپردازد. بررسی‌ها نشان می‌دهد، برخلاف اطناب و تفصیل پُر ابهام روایات مسیحی که در مورد یاران غار وجود دارد، قرآن این قصه را بدون هیچ مبالغه‌ای، گویاتر و رساتر بیان کرده و همسان‌سازی قصه قرآنی اصحاب کهف با متون پیشین، صرفاً فرضیاتی است که خاورشناسان، بدون توجه به شیوه قصه‌گویی قرآن و معانی دقیق آیات و با عنایت به برخی اشتراکات میان نوشته‌های مسیحی با تفاسیر اسلامی، آن را بیان داشته‌اند. قرآن بدون اشاره به «سالِ حدوثِ واقعه، آیینِ جوانانِ غار، قهرمانانِ حادثه و اینکه اهل کدام ملت و سرزمین بوده‌اند»، تنها آنان را جوان مردانی معرفی کرده که بر آیین توحید بوده و در میان قوم خود، ندای یکتاپرستی سر داده‌اند. این ادعا که یاران غار، مسیحی بوده و در شهر افسوس سکونت داشته‌اند، فقط در روایاتی از کتب مختلف تفسیری و تاریخی مسلمانان آمده است و با محتوای آیات قرآن همخوانی ندارد. همچنین، اثرپذیری پیامبر (ص) از آموزگاران مسیحی، تنها در حد یک ادعا بوده که بدون ارائه هرگونه سند متقن تاریخی و تفصیلی بیان شده است.

واژگان کلیدی: اصحاب کهف، خاورشناسان، قصه قرآنی، افسوس، روایت مسیحی.

* تاریخ ارسال: ۱۴۰۱/۱۰/۱۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۱/۰۹ (مقاله پژوهشی)

۱. استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه علوم کشاورزی ساری (نویسنده مسئول) / m.heidari@sanru.ac.ir

۲. دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه یزد / m.sharifi@yazd.ac.ir

۳. دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه مازندران / jlouidar@umz.ac.ir

۱- مقدمه

مطالعه آثار برخی از خاورشناسان نشان می‌دهد که آنان با نفی وحیانی بودن قرآن، برای آیات آن منشأ و منبعی بشری در نظر گرفته‌اند. این گروه از خاورشناسان نسبت به آموزه‌های قرآن و اسلام نگاهی تاریخی-انتقادی داشته و همواره در پی آن بوده‌اند تا عدم اصالت آیات قرآن را از طریق وابستگی مفاهیم و قصص آن به متون مذاهب پیشین، اثبات نمایند. آنان علاوه بر متون یهودی، منابع و متون مسیحی را نیز، جزء مصادر اصلی قرآن برشمرده و دین اسلام را اقتباسی از آیین مسیحیت دانسته‌اند و بر این باورند که پیامبر اکرم (ص) تحت تأثیر کشیشان و آموزگاران مسیحی، برخی از قصص قرآن را از کسانی آموخته است که هیچ اطلاعی از مسیحیت راست‌کیش نداشته‌اند (برای مثال، ر.ک: بروکلیمان، ۱۹۶۸، ص ۳۹).

یکی از این موارد، قصه اصحاب کهف در قرآن است. خاورشناسان در آثار خود به بیان مشابهت این رویداد با روایات مسیحی پرداخته و بر این باورند که قصه جوانان غار، همان داستان هفت خفته^۱ شهر افسوس^۲ است که جیمز (یعقوب) ساروجی^۳ آن را در پندنامه‌ای که به نام «اعمال قدیسین» منتشر شده است، تا حدی شرح داده است (ر.ک: تیسدال، ۱۹۰۵، ص ۱۴۷) و بعدها رسول خدا (ص)، آن را از آموزگاران مسیحی اش آموخته و برای تعلیم پیروانش، با جدیت بیان کرده است. از نگاه آنان، مشابهت میان آیات قرآن با روایات مسیحی دلیل روشنی بر اقتباس قرآن از متون پیشین و نسخه‌های اولیه سوری این داستان می‌باشد؛ این مسئله، غیر وحیانی بودن متن قرآن را اثبات می‌کند و نشان می‌دهد که پیامبر (ص)، شرح و تبیین چنین داستان نامطمئنی را مدیون برخی مسیحیان گمراهی است که اطرافش بوده‌اند (همان، صص ۱۴۸-۱۴۵). این موضوع باعث شده است تا برخی مفسران و مورخان اسلامی نیز، داستان هفت خفته افسوس را دلیلی بر درستی آیات قرآن درباره اصحاب کهف بدانند و بسیاری از جزئیات متون مسیحی را که در قرآن بیان نشده است، وارد تفاسیر خود سازند (برای مثال، ر.ک: طبری، ۱۴۱۲، ج ۱۵، صص ۱۴۷-۱۴۲). این پژوهش در صدد است تا به نقد و بررسی دیدگاه خاورشناسان در مورد نظریه اقتباس قصه قرآنی اصحاب کهف از داستان هفت خفته افسوس در روایات مسیحی بپردازد و نشان دهد که نظرات آنان با چه تردیدها و ضعف‌هایی روبه‌رو است.

۲- پیشینه پژوهش

در مورد قصه اصحاب کهف آثار علمی و پژوهشی در خوری نگاشته و چاپ شده است. نویسنده کتاب «آراء المستشرقین حول القرآن الکریم» در پاسخ به ادعای خاورشناسانی مانند تیسدال، ماسینیون و گیبون، بر این باور است که ریشه‌های این داستان را می‌توان در متون تاریخی و معتبر مسیحی و مواضع کشیش جیمز ساروجی جستجو کرد و نبودن آن در کتاب مقدس، بیانگر نادرستی قصه قرآن نیست؛ زیرا بر خلاف

1. Seven Sleepers

۲. Ephesus: افسوس یکی از شهرهای ایونیا (قسمت آسیای کوچک یونان باستان) در آناتولی باستان (آسیای صغیر) نزدیک دریای اژه است که امروزه ویرانه‌های آن به‌عنوان مرکز گردشگری و باستان‌شناسی در ۳ کیلومتری جنوب شهر سلجوق استان از میر ترکیه قرار دارد (نک: مصاحب، ۱۳۸۱، ص ۱۷۸).

3. Jacob of Sarug

قرآن، کتاب مقدس تحریف شده است و در بسیاری از امور کاستی‌هایی دارد (رضوان، ۱۴۱۳، ج ۱، صص ۲۹۵-۲۹۲).

در مقاله «قصه اصحاب کهف به روایت سُغدی» نگارنده به داستان اصحاب کهف در متون شرقی، ادبیات قرآنی، ادبیات متأخر اسلامی به زبان عربی، ادبیات بیزانسی و غربی و متن سُغدی اشاره کرده و در پایان چنین نتیجه گرفته است که درون‌مایه داستان در اسطوره‌های کهن، بازتاب گسترده‌ای داشته و دست‌مایه خلق آثار ادبی فراوانی بوده و در جهان مسیحیت و اسلام از حرمت و اعتبار برخوردار است. نویسنده مقاله «آزمونی بر خوانش تاریخی روایات قصص: مطالعه موردی داستان اصحاب کهف»، پیش‌تر به بررسی تطبیقی جزئیات به کار رفته در متون اسلامی و مسیحی روی آورده و از کوشش افراطی برخی در جهت تاریخی‌نگری قصص قرآن پرده برداشته است.

نویسندگان مقاله «نقد تحلیلی آرای مستشرقان درباره اصحاب کهف با تأکید بر آموزه‌های قرآن» پس از طرح آرای سه تن از خاورشناسان، با نگاهی گذرا، شبهه اثرپذیری پیامبر(ص) از آموزگاران مسیحی را پاسخ داده‌اند و بدون اشاره دقیق به دیانت یاران غار در قرآن و روایات مسیحی، صرفاً عبارت کتاب «اصحاب الکهف» را مد نظر داشته و برخی از جزئیات زمانی و مکانی این رویداد را مورد تحلیل قرار داده‌اند. در ادامه، با استناد به شواهد علمی و قرآنی، ادعای تئودور نولدکه و کارل گوستاو یونگ را مبنی بر اسطوره‌ای بودن داستان اصحاب کهف مردود دانسته‌اند.

در این تحقیق تلاش شده است تا دیدگاه خاورشناسانی که بر اقتباس قرآن از «روایات مسیحی» و اثرپذیری رسول خدا(ص) از آموزگاران مسیحی اش تأکید کرده‌اند، مورد تحلیل و ارزیابی قرار گیرد و سپس، به بازخوانی و مقایسه محتوایی «قصه قرآنی اصحاب کهف با داستان هفت خفته افسوس» پرداخته شود و با دقت در معانی آیات، نگاه قرآن و اختلافات اساسی آن با روایات مسیحی مد نظر قرار گیرد. از سویی در نوشتار حاضر، به جزئیاتی که تاکنون مورخان و قرآن‌پژوهان در مورد زوایای گوناگون قصه اصحاب کهف بیان داشته‌اند، اشاره‌ای نشده است؛ اینکه آنان چه کسانی بوده، چه آئینی داشته (مسیحی یا یهودی) یا در چه زمان و مکانی می‌زیسته‌اند، هدف این تحقیق نبوده است. اگر نکته‌ای هم در این خصوص بیان شده است، صرفاً بازگویی دیدگاه قرآن است تا روشن شود که روایت مسیحی هفت خفته افسوس، هیچ‌گونه همسویی و همراهی با «درون مایه و محتوای» آیات قرآن ندارد و همسان‌سازی قصه قرآنی اصحاب کهف با متون مسیحی، صرفاً دیدگاه خاورشناسانی است که با توجه به برخی از اشتراکات میان نوشته‌های مسیحی با تفاسیر اسلامی، چنین نظراتی را بیان داشته و در پرتو آن، بر اقتباس قرآن از داستان مسیحی تأکید کرده‌اند.

۳- داستان اصحاب کهف در منابع پیشین

در ادامه، داستان اصحاب کهف در دو بخش «متون یهودی» و «متون مسیحی» بررسی می‌شود.

۳-۱- متون یهودی: در مصادر و منابع یهودی، به هیچ عنوان سخنی از اصحاب کهف به میان نیامده است. از این رو، قصه قرآنی اصحاب کهف، از جمله قصه‌هایی است که در میراث دینی یهود وجود ندارد.

از سوی دیگر، نظرخواهی قریش از یهودیان مدینه دربارهٔ صحت گفتار پیامبر(ص)، می‌تواند دلیلی بر آشنایی دقیق یهودیان آن دوره، با داستان اصحاب کهف باشد؛ زیرا آنان اهل کتاب‌های پیشین بوده و از دانش پیامبران اطلاعاتی داشته‌اند. عالمان یهود از قریش خواستند تا سؤالاتی را از رسول خدا بپرسند و داستان جوانان غار، یکی از پرسش‌های آنان بوده است (ر.ک: ابن‌هشام، بی‌تا، ج ۱، صص ۳۰۱-۳۰۰). به هر حال، حجم بالای تحریقاتی که در کتب مختلف یهودی، از جمله تورات صورت گرفته، بیانگر این است که نبود داستانی در تورات و متون یهودی، به معنای غیر واقعی بودن آن نیست. به علاوه شماری از محققان، برخی عناصر این داستان را در داستان‌های مشابه در منابع یهودی جستجو کرده و سعی در ریشه‌یابی این ماجرا داشته‌اند. از آن جمله باید به داستان اُنیاس (حونی) اشاره کرد که در کتاب «تعانیت» از بخش‌های تلمود آمده و به بیان چگونگی خواب ۷۰ ساله او پرداخته است (حاج‌منوچهری، ۱۳۶۷، ج ۹، ص ۱۴۱) که با نقل قرآن هماهنگی ندارد.

۳-۲- متون مسیحی: در جهان غرب، قصهٔ اصحاب کهف با عنوان «هفت خفتهٔ افسوس» شهرت یافته است. قصه اصحاب کهف، میراث و مضمون مشترک دو آئین اسلام و مسیحیت بوده و در کتاب مقدس (عهد جدید) سخنی پیرامون این قصه بیان نشده است.^۱ نقل این داستان نزد مسیحیان، با روایت اسقف سُرِیانی جیمز ساروجی (۵۲۰-۴۵۲م) - که مدتی پس از تئودوسیوس دوم (کوچک)^۲ (۴۰۸-۴۵۰م) امپراتور روم شرقی زندگی می‌کرده است - و دسته‌ای از روایات ادبی صورت گرفته است. این پرداخت‌های مسیحی در نسخه‌هایی به زبان سُرِیانی، قبطی، عربی، حبشی و ارمنی، از سدهٔ ششم میلادی به بعد باقی مانده است (حاج‌منوچهری، ۱۳۶۷، ج ۹، ص ۱۴۱). خاورشناس ایتالیایی، ایگنازو گویدی^۳ (۱۸۴۴-۱۹۳۵م) متن سُرِیانی داستان را کهن‌ترین متن از این میان می‌داند. وی متن سُرِیانی را به دو گروه اعمال شهدا و گزارش‌های منثور (گزارش‌هایی با شرح و بسط شاعرانه) تقسیم می‌کند. در گروه اول، قدیمی‌ترین متن به نیمهٔ دوم قرن ششم میلادی می‌رسد که در موزهٔ بریتانیا محفوظ است. از آنجا که جیمز ساروجی در سال ۵۲۰ میلادی از دنیا رفته است، در اصالت این موعظه و پندنامه تردیدی نیست و احتمالاً در پایان قرن پنجم یا حداکثر در آغاز قرن ششم میلادی به رشتهٔ تحریر درآمده است. تئودور نولدکه^۴ (۱۸۳۶-۱۹۳۰م) نیز شواهدی آورده که نسخهٔ یونانی، ترجمهٔ متنی با اصل سُرِیانی بوده است (زرشناس، ۱۳۸۱، ص ۲۳). در عصر حاضر برخی خاورشناسان سُرِیانی‌گرا معتقدند، نمونه‌هایی از قصص قرآن دربارهٔ پیامبران بر منابع سُرِیانی استوار است و قرآن را باید در پرتو متون یهودی و مسیحی، به ویژه منابع سُرِیانی پیش از

۱. هرچند خاورشناسانی مانند ویلیام تیسدل در اصالت این قصه، تردید داشته و آن را غیر واقعی برشمرده‌اند؛ اما داستان خفتگان افسوس، در مراسم مذهبی مسیحیان، جایگاه ویژه‌ای دارد و متون نیایشی، سرودها و مراسم یادبود آنان، در تذکره‌های شهدای مسیحی وجود دارد. همچنین، در کلیسای کاتولیک روم، ۲۷ ژوئیه و در کلیسای ارتدکس یونان، روزهای دوم یا چهارم اوت و ۲۲ یا ۲۳ اکتبر روز بزرگداشت آن‌ها به حساب می‌آید (ر.ک: زرشناس، ۱۳۸۱، ص ۳۸).

2. Theodosius II

3. Ignazio Guidi

4. Theodor Nöldeke

اسلام و معاصر با آن تفسیر نمود. سیدنی گریفیث^۱ استاد مطالعات مسیحیت پیشین در دانشگاه کاتولیک آمریکا (به عنوان شخصیت محوری این جریان)، در ضمن مطالعات گوناگونش، به قصه اصحاب کهف یا جوانان افسوس در قرآن استدلال می‌کند و بر این باور است که فهم بهتر زبان و تفسیر قرآن در این باره، نیازمند آگاهی عمیق از ادبیات سُرّیانی است؛ زیرا روایت سُرّیانی داستان هفت خفته افسوس که جیمز ساروجی آن را منتشر کرده، کهن‌ترین متن در میان متون مسیحی است.^۲

در هر صورت در متون مسیحی، طرح کلی داستان به زمان فرمانروایی دسیوس^۳ (۲۴۹-۲۵۱ م) می‌رسد. هفت جوان اشراف‌زاده مسیحی^۴ که به هنگام تعقیب و شکنجه مسیحیان، مردم را به توحید و ترک بت‌پرستی دعوت می‌کردند، از زادگاهشان شهر افسوس می‌گریزند و در غاری نزدیک شهر پنهان می‌شوند و به خوابی معجزه‌آسا فرومی‌روند که تقریباً دو قرن به طول انجامید. آنگاه، در زمان حکومت امپراتور روم شرقی، تئودوسیوس دوم که پیرو مسیحیت بوده، از خواب برخاستند و پس از درک عمیق تجربه منحصر به فردشان، به خواب ابدی فرو رفتند. امپراتور که از حضور معجزه‌آسای آنان و گواهی آشکارشان بر صحت رستاخیز حیرت‌زده شد، دستور ساختن بنایی را بر گور آنان می‌دهد تا زیارتگاه خداپرستان شود.

۴- داستان خفتگان هفتگانه در آثار خاورشناسان

قصه اصحاب کهف در قرآن و مقایسه آن با نمونه‌های مسیحی و تطبیق آن با برخی دانسته‌های تاریخی، توجه خاورشناسان و مورخان غربی را نیز به خود جلب کرده است به طوری که آنان از زوایای مختلف، درباره آن به تحقیق پرداختند. لویی ماسینیون^۵ (۱۸۸۳-۱۹۶۲ م) با نگاهی به روایات اسلامی و مسیحی به بررسی جایگاه اصحاب کهف در میان گروه‌های قومی گوناگون، به‌ویژه از نظر تصویرنگاری ایشان توجه کرده و طی یک سلسله مقالات، به تفصیل به این مطلب پرداخته است. همچنین، دیوید سیدرسکی^۶ با اختصاص دادن بخشی از اثر خود به داستان اصحاب کهف، به مقایسه میان روایات اسلامی و مسیحی و یافتن نمونه‌ای از تلمود در آثار یهودی روی آورده است (حاج منوچهری، ۱۳۶۷، ج ۹، ص ۱۴۱). با وجود این، خاورشناسانی که در این‌باره تحقیقاتی را سامان داده‌اند، معتقدند که قصه اصحاب

1. Sidney H. Griffith

۲. شاید مراجعه به منابع سُرّیانی، به ظاهر کاستی‌های مطالعات قصص قرآنی را جبران کند و فهم بهتری از آن فراهم آورد؛ اما بی‌شک این مسئله، از توجه نکردن به بافت تاریخی و گاه، ساختار درونی چنین آیاتی حکایت دارد و به این بهانه و نظر، نمی‌توان به اقتباس قرآن از منابعی که خود محل بحث و تردیدند، سخن گفت و از صراحت بیان قرآن در این باره کناره‌گرفت (برای مطالعه بیشتر، نک: شفیع، ۱۴۰۱، مقاله «سُرّیانی‌گرایی در مطالعات قرآنی معاصر غرب»).

3. Decius

۴. در روایت جیمز ساروجی، اصحاب غار هشت تن ذکر شده‌اند که بنا بر اظهار نظری، بعدها به سبب قدرت جادویی عدد هشت، به عدد هفت تبدیل شده است (ستاری، ۱۳۷۶، ص ۱۰).

5. Louis Massignon

6. David Sidersky

کَهف در قرآن، همان داستان هفت خفته افسوس در روایات مسیحی است که آموزگاران پیامبر(ص)، وی را با این داستان آشنا ساخته‌اند.^۱

مورخ انگلیسی ادوارد گیبون^۲ (۱۷۳۸-۱۷۹۴م)، در کتاب «انحطاط و سقوط امپراتوری روم» به تفصیل به بیان جزئیات داستان هفت خفته افسوس پرداخته و از شباهت میان آن با قصه قرآن کریم در سوره کَهف سخن گفته است. از نگاه او، پیامبر اکرم(ص) این داستان را هنگامی که شترانش را به بازارهای مَکَّه در سوریه می‌برد، آموخته و سپس، به عنوان وحی وارد قرآن ساخته است. وی در ادامه می‌گوید: ممکن نیست این داستان شگفت‌انگیز ساخته و پرداخته یونانیان متأخر باشد و سادگی و پرهیزگاری، آنان را به این کار وادار کرده باشد؛ زیرا هر داستان صحیح متواتری را می‌توان تا پنجاه سال پس از گذشت وقوع این معجزه مورد ادعا پیگیری و بررسی کرد. [به همین دلیل]، اسقف سوری، جیمز ساروجی که دو سال پس از مرگ تئودوسیوس دوم به دنیا آمده است، یکی از مواعظ خود را به شماره ۲۳۰ در ستایش جوانان افسوس اختصاص داده است و پیش از آنکه قرن ششم میلادی به پایان برسد، داستان آن‌ها توسط گریگوری^۳، اسقف شهر تور، از زبان سریانی به لاتین ترجمه شده است (گیبون، ۱۸۷۱، ج ۳، صص ۳۸۳-۳۸۴).

کشیش و خاورشناس انگلیسی، ویلیام تیسدال^۴ (۱۹۲۸-۱۸۵۹م) قصه اصحاب کَهف در قرآن را همان داستان هفت خفته افسوس می‌داند که جیمز ساروجی ناقل آن بوده و پیامبر(ص) آن را از برخی مسیحیان گمراهی که اطرافش بوده‌اند، آموخته است. از نگاه او، هیچ‌یک از مسیحیان، هرگز این خیال را نکرده‌اند که این داستان حقیقی باشد؛ اما پیامبر(ص) برای تعلیم پیروانش، آن را با جدیت بیان کرد در صورتی که چنین ماجرابی هرگز نمی‌توانست بر لوح محفوظ ثبت شده باشد (تیسدال، ۱۹۰۵، صص ۱۴۸-۱۴۳/تیسدال، ۱۹۰۱، ص ۴۷).

خاورشناس هلندی، آرت وِسنیک^۵ (۱۸۸۲-۱۹۳۹م) با دیگر اسلام‌شناسان غربی در این باره هم نظر بوده و بر این عقیده است که منظور قرآن از اصحاب کَهف، همان جوانانی است که در نوشته‌های غربی آنان را «هفت خفته افسوس» نامیده‌اند. وی در مورد پیشینه این رویداد چنین می‌گوید: داستان اصحاب کَهف، نخستین بار ضمن کتابی به زبان سریانی که تاریخ آن به قرن پنجم میلادی برمی‌گردد، در مشرق زمین ظاهر شد. آن را دیونیس نقل کرده و بعدها، این قصه در نزد غربی‌ها در کتاب ثیودوس از سرزمین مقدس ذکر شده است. جوانان مذکور در این منابع دارای نام‌هایی یونانی هستند. در اینکه آیا دیونیس این داستان را از زبان یونانی نقل کرده یا از همان ابتدا به زبان سریانی نوشته است، اتفاق نظر وجود ندارد (وِسنیک، بی‌تا، ج ۲، صص ۲۴۴-۲۴۱).

۱. از آنجا که دیدگاه خاورشناسان درباره «جزئیات» این رویداد تقریباً یکسان است، از این‌رو، سعی شده است تا از تکرار برخی نکات جزئی داستان پرهیز شود.

2. Edward Gibbon

3. Gregory of Tours

4. William St. Clair Tisdall

5. Arent Jan Wensinck

کارل بروکلیمان^۱ (۱۸۶۸-۱۹۵۶م) و رینولد نیکلسون^۲ (۱۸۶۸-۱۹۴۵م) بر این باورند که آموزگاران و معلمان مسیحی پیامبر(ص)، حق بزرگی بر گردن وی داشته‌اند؛ زیرا او را با سرگذشت اصحاب کهف و داستان اسکندر آشنا کرده‌اند (معارف، ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۱۱۸). از دیدگاه بروکلیمان، آشنایی پیامبر(ص) با کتاب مقدس، بسیار سطحی و مشتمل بر خطاهایی چند بوده و او در پاره‌ای از این خطاها، وامدار اساطیر یهودی است که در داستان‌های تلمود آمده‌اند؛ اما بالاتر از این، بدهی بزرگ‌تری است که وی به آموزگاران مسیحی خود دارد؛ همان کسانی که انجیل کودکی مسیح و ماجرای یاران غار [اصحاب کهف] و حدیث اسکندر [ذوالقرنین] را برای وی بازگفته‌اند (بروکلیمان، ۱۹۶۸، ص ۳۹).

در سال ۱۹۶۱ میلادی اسلام‌شناس فرانسوی، لویی ماسینیون، کتابی با نام «هفت خفته افسوس» منتشر ساخت و آگاهی‌ها و برداشت‌هایی را که بر اساس دیدگاه دینی او استوار بود، بیان کرد. وی می‌گوید: اصحاب کهف فضیلت بزرگی را در تقویت «ایمان مسیحیان شهر افسوس» دارا هستند؛ زیرا مسیحیان خواب مریم و یوحنا را از نظر مدت زمانی که در خواب بودند و نیز، برخاستن آن‌ها را مانند خواب اصحاب کهف می‌دانند (مجدوب، ۱۳۷۹، ص ۷۰).

خاورشناس آلمانی رودی پارت^۳ (۱۹۰۱-۱۹۸۳م) در مقاله «اصحاب الکهف» که در دائرة المعارف اسلام به چاپ رسیده است، به بررسی این رخداد پرداخته و از اثرپذیری قرآن کریم از روایات مسیحی سخن گفته است. به باور وی، قصه جوانان غار که در قرآن و ادبیات عرب وارد شده، همان داستان هفت خفته افسوس است که در غرب مسیحی شهرت یافته است. وی پس از بیان جزئیات این داستان در ادبیات مسیحی می‌نویسد: از زمان محمد این افسانه به زبان عربی نوشته شد [و در دسترس آنان قرار گرفت]. وی [محمد] این افسانه را به مانند دیگر داستان‌های اصیل یهودی و مسیحی، به خوبی می‌شناخت و آن را به صورت تدوین شده در قرآن قرار داد. مفسران و مورخان اسلامی برای غلبه بر مشکلات و کاستی‌های موجود در تفسیر متن قرآن، به متون سنتی مسیحیت شرقی مراجعه کردند تا از این طریق، تبیین بهتری از داستان خفتگان هفتگانه ارائه کنند (پارت، ۱۹۸۶، ص ۶۹۱).

جیمز بلمی^۴ (۱۹۲۵-۲۰۱۵م) استاد ادبیات عرب دانشگاه میشیگان، در ابتدای مقاله «الرقیم یا الرقود؟ یادداشتی در مورد آیه نهم سوره کهف» به ماجرای یاران غار در ادبیات داعیان مسیحی اشاره می‌کند و آن را یکی از جذاب‌ترین داستان‌ها می‌داند. از نگاه او، شهرت این داستان، آنقدر بوده که پس از انتشار خبر آن، به گوش اعراب رسیده و در آیات قرآن وارد شده است: داستان هفت خفته شهر افسوس در سراسر جهان مسیحیت پخش شد، پس تعجبی ندارد که به اعراب نیز رسیده و سرانجام از آیات قرآن سر درآورده باشد (بلمی، ۱۹۹۱، ص ۱۱۵).

1. Carl Brockelmann
2. Reynold Nicholson
3. Rudi Paret
4. James A. Bellamy

۵- محورهای اصلی داستان در روایت مسیحی

- محورهای اصلی داستان اصحاب کهف در روایت مسیحی را می‌توان در نکات زیر خلاصه کرد:
۱. داستان هفت خفته شهر افسوس در دوران فترت میان ظهور حضرت عیسی (ع) و پیامبر (ص) روی داده و در کتاب مقدس، هیچ اشاره‌ای بدان نشده است.
 ۲. این رویداد در زمان حکومت پادشاهی بت‌پرست به نام دسیوس (دقیانوس) و در شهر افسوس (اِفُسس)، واقع در مرکز آسیای صغیر (ترکیه فعلی) رخ داده است (دهخدا، ۱۳۷۲، ذیل واژه افسوس). تاریخ بیدار شدن آن‌ها نیز با روزگار تنودوسیوس دوم (۴۵۰-۴۰۸ م) همزمان بوده که به آیین مسیحیت ایمان داشت و از خداوند نیز، معجزه‌ای را درباره زندگی پس از مرگ درخواست کرده بود.
 ۳. اولین کسی که این حادثه را نقل کرده است، اسقف سوری، «جیمز ساروجی» بود که دو سال پس از مرگ تنودوسیوس دوم به دنیا آمد و یکی از مواعظ خود را به ستایش جوانان افسوس اختصاص داد و پیش از پایان قرن ششم میلادی، این داستان به همت گریگوری، اسقف شهر تور در فرانسه، از سریانی به لاتین ترجمه شده است.
 ۴. به گفتار خاورشناسانی مانند بروکلیمان، تیسدال، نیکلسون و تا حدی گیبون و بلمی، پیامبر (ص) روایت مسیحی این داستان را از آموزگاران مسیحی اش شنیده و آن را در آیات قرآن جای داده است.
 ۵. جوانان غار هفت تن بوده‌اند که بنا بر گفته ادوارد گیبون، ۱۸۷ سال (گیبون، ۱۸۷۱، ج ۳، ص ۳۸۳) و به نقل جیمز بلمی، بیش از ۲۰۰ سال (بلمی، ۱۹۹۱، ص ۱۱۵) به خواب رفته‌اند؛ اما ویلیام تیسدال مدت درنگ آن‌ها را در غار ۱۹۶ سال نوشته است (تیسدال، ۱۹۰۵، ص ۱۴۷).
 ۶. در آثار خاورشناسان، در مورد سالی که آنان از خواب برخاسته‌اند، سخنی به میان نیامده است. روایات مسیحی نیز بر این مسئله هم‌قول هستند که بیدار شدن جوانان غار، در روزگار حکومت تنودوسیوس دوم روی داده است (معرفت، ۱۴۲۳، ص ۴۶۵) و حتی اصرار دارند که او با آن‌ها دیدار کرده است. با این حال، از آنجایی که آنان در زمان دسیوس (۲۵۰ م) به غار پناهنده شدند و مدت زمان امپراتوری او نیز دو سال بوده است؛ پس می‌توان زمان تقریبی برخاستن آنان را از خواب یکی از سال‌های ۴۳۷ (=۱۸۷+۲۵۰)، ۴۴۶ (=۱۹۶+۲۵۰)، ۴۵۰ (=۲۵۰+۲۰۰) میلادی در نظر گرفت.

۶- نقد و بررسی دیدگاه خاورشناسان

در ادامه، نقد و بررسی دیدگاه خاورشناسان در دو بخش «آموزگاران مسیحی پیامبر (ص)» و «راویت داستان» بررسی می‌شود.

۶-۱- آموزگاران مسیحی پیامبر (ص)

دقت در آثار خاورشناسان، بیانگر این است که ترجیح‌بند اصلی گفتارشان، نظریه اثرپذیری پیامبر (ص) از آموزگاران یهودی، مسیحی و ایرانی‌اش است و ایشان داستان‌ها، افسانه‌ها و سنت‌هایی را که در آن زمان رایج بوده، از آنان آموخته است. این مسئله در مورد قصه اصحاب کهف نیز صدق می‌کند به طوری که ادوارد گیبون، حضور رسول خدا در سوریه را دلیل آشنایی ایشان با داستان یادشده می‌داند و ویلیام تیسدال

از اثرگذاری مسیحیان گمراه بر پیامبر(ص)، سخن به میان آورده است. بروکلیمان و نیکلسون نیز، پیامبر(ص) را به کلی وامدار معلمان مسیحی‌اش دانسته‌اند که این ماجرا را از مصادر مسیحی برای وی بازگو کرده‌اند. هرچند آنان به کیفیت حضور پیامبر(ص) در سوریه (شام) و حتی اسامی آموزگاران مورد ادعای شان، اشاره روشن و مشخصی نداشته‌اند؛ اما می‌توان گفت:

۱. خاورشناسان باید پاسخ دهند که منظورشان از معدود آموزگاران مسیحی پیامبر(ص) چه کسانی هستند؟ زیرا گزارش‌های مورخان حاکی از این است که مسیحیان مورد ادعای آنان، صرفاً بردگانی بوده‌اند که از شهرها و نقاط دیگر خریداری شده‌اند و در مکه نزد اربابانشان زندگی می‌کردند. اینکه آن‌ها پیرو کدام فرقه مسیحی بوده‌اند، اطلاعات روشنی در دست نیست؛ اما این امر مسلم است که مسیحیان حجاز سازمان‌متشکلی نداشته و جمعیت گسسته‌ای بوده‌اند (زرگری نژاد، ۱۳۹۲، صص ۱۵۷ و ۲۰۸). از جمله این افراد که ویلیام تیسدال، نامش را در کتاب «منابع اصلی قرآن» بیان کرده است (ر.ک: تیسدال، ۱۹۰۵، ص ۱۳۴)، آهنگری رومی به نام «جبر بنده عامر بن حضرمی» بوده که به زبان غیر عربی سخن می‌گفته و بر کیش نصرانی بوده است (ابن هشام، بی تا، ج ۱، ص ۳۹۳).

به راستی چگونه مردی رومی و غیر عرب که به زبان عربی آشنایی نداشته است، می‌توانست مطالبی را با فصاحت و بلاغت قرآن بیان کند؟ اگر چنین افرادی قادر به آموختن مطالبی به رسول خدا بوده‌اند، چرا خود ادعای نبوت نکرده و در مقابل رسالت فراگیر پیامبر(ص)، هیچ عکس‌العملی نشان نداده‌اند؛ یا چرا حتی برخی از آنان مسلمان شدند؟ (نک: ژیلو، ۲۰۰۲، ج ۲، ص ۵۱۴).

۲. در منابع تاریخی، سفر تجاری پیامبر(ص) به شام به اشکال مختلف نقل شده است. بر اساس گزارش‌های تاریخی، پیامبر(ص) در زندگی خود مسافرت‌های مشخص و محدودی داشته است؛ اما با توجه به اخبار مشکوک و قصه‌گونه‌ای که در مورد آن‌ها وجود دارد، پذیرش صحت چنین روایاتی را با تردیدهای اساسی مواجه می‌سازد.

گزارش نخستین سفر پیامبر(ص) به شام، به ویژه دیدار ایشان با عالمی به نام بحیرا، از جمله اخبار مشکوکی است که همواره مورد بهره‌برداری وسیع خاورشناسان قرار گرفته است. بحیرا راهب دیر بصری است که نه تنها در مورد نامش اتفاق نظر نیست^۲ (مسعودی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۱۸۹ / حلبی، ۱۴۲۷، ج ۱، ص ۱۷۲)؛ بلکه بر مسیحی‌بودنش نیز اجماعی وجود ندارد و برخی او را یهودی دانسته‌اند (ابن کثیر، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۲۴۹). همچنین، عموم کسانی که داستان این دیدار را نقل کرده‌اند، با ذکر عباراتی نظیر «ان صَحَّح» و «فیما یزعمون» در کلیات و جزئیات ماجرا تردید کرده‌اند (ابن هشام، بی تا، ج ۱، ص ۱۸۰ / ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۱، صص ۵۷-۵۵ / ابن کثیر، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۲۸۳) تا آنجا که ذهبی چنین حدیثی را به دلیل ضعف در سند و متن، ساختگی دانسته و به نقد آن پرداخته است (ذهبی، ۱۴۰۹، صص ۲۸-۲۶).

عده‌ای دیگر از محققان نیز، به دلیل وجود نقل‌های گوناگون در مورد این دیدار، روایات آن را مضطرب دانسته و اصل سفر پیامبر(ص) را مورد تردید و خدشه قرار داده‌اند (عاملی، ۱۴۱۵، ج ۲، صص ۹۶-۹۳).

1. Claude Gilliot

۲. مسعودی او را «سرجس» و حلبی وی را «جرجیس» یا «سرجیس» نامیده است.

متن این روایت نیز به دلیل وجود عبارت: «ابوبکر و بلال - با آنکه در آن زمان از پیامبر (ص) کوچک‌تر بوده‌اند - ایشان را در سفر بازگشت از شام به مکه سرپرستی کرده‌اند!» مخدوش و غیر قابل اعتماد است.

۳. با وجود چنین ضعف‌هایی، اگر هم دیداری میان پیامبر (ص) و بحیرا صورت گرفته باشد، از نظر عقلی بسیار بعید است، داستانی که در نهایت دقت و فصاحت در آیات قرآن بیان شده است، خاطرات کودکی خردسالی (همچون محمد) باشد که آن را بیش از سی سال در حافظه خود نگه داشته و بعدها به - عنوان قصه‌ای وحیانی، بدون هیچ تغییری بیان کرده باشد. چگونه ممکن است کودکی درس ناخوانده، موفق شود در ملاقاتی چند ساعته، حقایق و داستان‌هایی را فراگیرد و سال‌ها بعد، آن‌ها را به نام شریعی آسمانی عرضه کند. اگر چنین اتفاقی افتاده باشد، بی‌شک معاندین زمان پیامبر (ص) که همواره در جستجوی معلمی برای ایشان بودند، بدان استناد و استدلال می‌کردند؛ موضوعی که خاورشناسان می‌بایست با توجه به تمامی تردیدها و ضعف‌های موجود در این باره، حتماً بدان توجه می‌کردند.

۴. افزون بر این، در مقایسه با یهودیت، نفوذ مسیحیت در سراسر حجاز محدود بود و اصولاً با توجه به خصایص جهان‌شناسی آن روز مسیحی، علمای این مذهب ترجیح می‌دادند تا اغلب در مراکز دور از شهرها زندگی کنند و عمرشان را به عزلت و گوشه‌گیری بگذرانند. محدودیت حضور مسیحیت در حجاز، خصوصاً فقدان مبلغان مسیحی در مکه را زمانی می‌توان آشکارا درک کرد که بدانیم، در شرح حال عثمان بن حویرث نوشته‌اند: وی پس از ترک بت‌پرستی، به حضور قیصر روم رفت و در آنجا مسیحی شد (ابن-هشام، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۲۴). مسیحی شدن عبیدالله بن جحش نیز در حبشه (همان، ج ۱، ص ۲۲۳)، حاکی از ضعف تبلیغی آیین مسیحیت در مکه بود. بنابراین، نبود گزارشی در باب گفتگو، سؤال، مباحثه یا محاجه مسیحیان با رسول خدا (ص) بیانگر ضعف حضور مسیحیان در مکه بود تا آنجا که دو ملاقات مشهوری که میان پیامبر (ص) و مسیحیان، در منابع تاریخی گزارش شده است (ر.ک: همان، ج ۱، ص ۲۲۳/ بیهقی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۳۰۶)، تنها مربوط به مسیحیان خارج مکه یعنی حبشه و نجران بوده است (زرگری نژاد، ۱۳۹۲، صص ۱۵۷-۱۵۶).

۶-۲- روایت داستان

برای نقد و بررسی دیدگاه خاورشناسان در باب روایت داستان می‌توان به نکات زیر اشاره کرد:

۱. بنا بر نقل ادوارد گیبون، هنگام برخاستن یاران غار، اسقفی در افسوس حضور داشته و از آنان پرسشی را جهت روشن شدن ماجرا پرسیده است. به نظر می‌رسد، شایسته این بود که همان اسقف یادشده، داستان مذکور را در یکی از مواضع خود بیان می‌کرد، نه جیمز ساروجی! به ویژه آنکه او سرپرستی کلیسای شهری را بر عهده داشت که مردم آن درباره زنده شدن پس از مرگ، بسیار تردید داشتند. گویی حادثه‌ای به این اهمیت، اتفاق نیفتاده است که این اسقف ناشناخته و حکمای شهر، سخنی بر زبان نیاورده‌اند؛ حتی ساکنان افسوس که شهری بزرگ و مرکز اجتماعات مسیحیت در آن زمان بوده است نیز،

۱. در تاریخ اسلام چهار نفر «حنفاء» نامیده شده‌اند: ورقه بن نوفل، عبیدالله بن جحش، عثمان بن حویرث و زید بن عمرو بن نفیل (ابن هشام، بی‌تا، ج ۱، صص ۲۲۲-۲۲۳).

هیچ اشاره‌ای به چنین موضوع مهمی نکرده‌اند! گویا همه آنان از بیان این معجزه لب فرو بستند تا تقریباً ۳۰ تا ۴۰ سال بعد، شخصی به نام جیمز ساروجی بیاید و درباره این رخداد بزرگ سخن بگوید؛ کسی که این واقعه را از نزدیک مشاهده نکرده و دو سال پس از تئودوسیوس دوم به دنیا آمده (۴۵۲م) و در اسنادی که از آن زمان بر جای مانده، نامی از وی برده نشده است (ر.ک: مجدوب، ۱۳۷۹، ص ۹۳).

۲. مورخان و خاورشناسان بر این نکته تأکید دارند که داستان هفت خفته افسوس، نخست به زبان سریانی که زبان مردم قدیم شام بوده، به نگارش درآمده است و بعدها توسط گریگوری به زبان لاتین ترجمه شده است، نکته‌ای که ایگنازو گویدی و تئودور نولدکه بر آن تأکید کرده و نسخه یونانی داستان را ترجمه متنی با اصل سریانی دانسته‌اند. از طرفی، بر اساس روایات مسیحی، امپراتور و بزرگان شهر، پس از بیداری اصحاب کهف، در غار حضور یافته و گویا با آن‌ها به زبان لاتین یا یونانی سخن گفته‌اند و ماجرای شگفت‌انگیز آنان را شنیده‌اند؛^۱ اما جای بسی تأمل است، حادثه‌ای که در افسوس روی داده و همه قهرمانان آن از امپراتوری روم می‌باشند، به دو زبان (لاتین یا یونانی) نوشته نشده است؛ ولی به زبان سریانی که زبان مردم یکی از مستعمرات یونان بوده و جیمز ساروجی بدان سخن می‌گفته، به نگارش درآمده است؟ گویا سازندگان داستان، دقت لازم را در این باره نداشته‌اند (همان، ص ۱۳۱).

۳. جیمز ساروجی که واقعه یاران غار را از نزدیک مشاهده نکرده است؛ ادعا دارد، آنان در زمان فرمانروایی مشرک از شهر گریخته و به خواب رفته و در دوران پادشاهی صالح و پرهیزگار از خواب برخاستند (ر.ک: ستاری، ۱۳۷۶، صص ۷-۱۰)؛ اما پادشاهی که در دوره او جوانان غار از خواب برخاستند، نه تنها فردی صالح یا «مسیحی پاک اعتقاد و راست کیشی» نبوده است، بلکه فردی ناشایست به شمار می‌رفت که در زمان وی، قطعنامه‌هایی از سوی مجامع کلیسایی در تأیید مقام الوهیت مسیح و مادرش صادر شد و مانند مردم افسوس، به این مسئله اذعان داشت (گریدی، ۱۳۸۴، صص ۱۶۵-۱۶۶) و این نکته با نقل جیمز ساروجی در این باره متفاوت است.

۷- تفاوت محتوایی قصه قرآن و روایات مسیحی

محتوای قصه اصحاب کهف در قرآن و روایات مسیحی از دو منظر «دیانت مردم شهر افسوس» و «موقعیت غار» با هم تفاوت دارد که در ادامه، به این موارد پرداخته می‌شود.

۷-۱- دیانت مردم شهر افسوس

در ادامه، دیانت مردم شهر افسوس در متون مسیحی و قرآن کریم مقایسه می‌شود.

۷-۱-۱- دیانت مردم افسوس در متون مسیحی

با توجه به روایات مسیحی، زمانی که اصحاب کهف به غار گریختند (تقریباً سال ۲۵۰ میلادی)، دولت روم بر آیین بت‌پرستی بود و مسیحیان در اقلیت قرار داشتند و فاقد هرگونه قدرتی بوده‌اند. در سال

۲. زیرا افسوس از توابع یونان بوده و یونان جزء امپراتوری روم به حساب می‌آمده است. حتی اسامی یاران غار در روایات مسیحی، یونانی است.

۳۱۳ میلادی، کنستانتین یکم مسیحیت را مذهب رسمی اعلام کرد و در کنار آن به مذاهب دیگر آزادی داد (ناس، ۱۳۵۴، صص ۴۲۴-۴۲۵/گریدی، ۱۳۸۴، ص ۱۲۹). آنگاه، به تدریج اصول و کلیات کلامی دین مسیح، رو به توسعه نهاد و مباحثات و مجادلات فراوانی میان اندیشمندان در مورد طبیعت عیسی مسیح به وجود آمد به طوری که در سال ۳۲۵ میلادی، در شورای نیقیه برای نخستین بار در یک سند رسمی، آموزه تثلیث مورد تأکید و تأیید قرار گرفت (میلر، ۱۹۳۱، صص ۲۴۴-۲۴۲). این اعتقادنامه سرآغاز رسمیت یافتن الوهیت مسیح و زمینه‌ساز راه یافتن آموزه تثلیث در این آئین بوده است.

در آن زمان، افسوس یکی از شهرهای بزرگ و آباد امپراتوری روم و از پایگاه‌های مسیحیت و مرکز یکی از پنج کلیسای بزرگ جهان مسیحی به شمار می‌آمد (نک: مصاحب، ۱۳۸۱، ص ۱۷۸). بر طبق ادعای خاورشناسان، در یکی از سال‌های ۴۳۷، ۴۴۶ یا ۴۵۰ میلادی که هفت هفته افسوس از خواب برخاستند، مردم آن شهر پیرو مسیحیت بوده‌اند. با وجود این و بر اساس روایات مسیحی، طی دو قرن که از زمان خوابیدن و برخاستن جوانان غار گذشت، در خود شهر افسوس نیز باورهای مردم چندین بار توسط امپراتور و اربابان کلیسای وقت، دستخوش تغییرات بنیادین شده بود. به ویژه آنکه در زمان حکومت طولانی تئودوسیوس دوم، مجامع مختلفی در جهت لعن و تکفیر برخی از افراد متنفذ کلیسای مسیحیت تشکیل شد.

در مجمعی که سال ۴۱۸ میلادی با حضور اسقفان کلیسا برگزار گردید، آنان پلاگیوس را که منکر گناه نخستین شده بود، تکفیر کرده و گمراه دانستند (جهت مطالعه بیشتر در مورد پلاگیوس، بنگرید به: (تیسن، بی‌تا، ص ۱۷۹). در سال ۴۳۱ میلادی نیز در شورای افسوس، پلاگیوس به عنوان بدعت‌گذار محکوم گردید و پیروی از عقاید او مورد انتقاد قرار گرفت (گریدی، ۱۳۸۴، صص ۱۷۷-۱۸۲).

در چنین مواردی، مردم شهر افسوس به شدت با کلیسا همراه بوده و مروج افکار آن‌ها بودند. این مسئله را می‌توان در مورد مناقشه اسقف قسطنطنیه «نسطوریوس» با دیگر مسیحیان، به نیکویی مشاهده کرد. وی به دو دلیل با اکثریت مسیحیان اختلاف داشت: یکی، الوهیت دادن و پرستش مریم و دیگری، اطلاق عنوان مادر خدا (مسیح) برای مریم (سلیمانی اردستانی، ۱۳۹۵، ص ۹۵). نسطوریوس با این عنوان مخالف بود و مریم را تنها مادر طبیعی و انسانی عیسی (ع) می‌دانست و از مردم خواست، به جای آنکه او را «مادر خدا» بنامند، «مادر مسیح» بخوانند. او برای عیسی مسیح دو جنبه الهی و انسانی را در نظر گرفت و مریم را تنها مادر «عیسی - انسان» نامید نه مادر «عیسی - خدا» (مالرب، ۱۳۷۹، ص ۸۳/گریدی، ۱۳۸۴، صص ۱۶۵-۱۶۶)؛ زیرا با گذر زمان، احترام به مریم مقدس در میان عوام رشد یافت و به تدریج، به صورت سرسپردگی عامیانه درآمد. به همین علت، نسطوریوس می‌ترسید که عبادت کنندگان مسیحی، مریم را الهه تلقی کنند و این بازگشت به شرک بود (گریدی، ۱۳۸۴، ص ۱۶۵).

شورای افسوس در سال ۴۳۱ میلادی، نسطوریوس را محکوم و قطعنامه مشهور خود را در مورد طبیعت الهی عیسی (ع) و مادرش صادر کرد. مردم شهر افسوس در تأیید این بیانیه، به تظاهرات پُر سروصدا و خشونت‌آمیزی بر ضد نسطوریوس و «مخالفتان مادر خدا» دست زدند و شادی خود را از قطعنامه‌ای که بر علیه وی صادر شده بود، اعلام داشتند. به تعبیر ویل دورانت، پس از تقاضای عزل و تکفیر نسطوریوس

توسط مجمع جهانی افسوس، مردم این شهر چنان جشنی گرفتند که شادی و سُروش‌شان، خاطرات دیانا-آرتمیس^۱ را زنده کرد (ویل دورانت، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۱۰۱/گریدی، ۱۳۸۴، ص ۱۶۶)؛ زیرا پیش‌تر، ساکنان افسوس به پرستش الهه باکره «آرتمیس» و «دیانا» شهرت داشته‌اند و معبد آرتمیس نیز از عجایب این شهر به شمار می‌رفت. از این رو، طرح پرستش مریم مقدس در میان آنان، چندان دور از انتظار نبود و به تدریج، مریم جانشین الهه‌های پیشین شد. در سال ۴۴۹ میلادی، اسقفان اسکندریه و روم در حمایت از افکار بدعت‌آمیز یوتیخس^۲، تئودوسیوس دوم را وادار کردند تا شورایی دیگر در افسوس تشکیل دهد. در آن جلسه طی قطعنامه‌ای، بار دیگر باورمندان به طبیعت دوگانه حضرت عیسی (ع)، به شدت مورد هجمه قرار گرفتند (ر.ک: ویل دورانت، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۱۰۲/لین، ۲۰۱۰، صص ۸۱-۸۰).

در مجموع، بر اساس روایات مسیحی، در سده پنجم میلادی که جوانان غار از خواب برخاستند، در مورد طبیعت عیسی مسیح، اختلافات شدیدی وجود داشت و باور مردم شهر افسوس، بارها دستخوش تغییرات بسیاری گشت؛ زیرا آنان مخالفان اصل تثلیث را به شدت مورد حمله قرار می‌دادند و همواره با کسانی که طبیعت الهی و فرانسائی عیسی (ع) و مادرش را منکر می‌شدند، سر ناسازگاری داشته‌اند. نکته‌ای که خاورشناسان بدان توجه نداشته و گویا بدون اطلاع دقیق از متون مسیحی، به همسانی قصه اصحاب کهف در قرآن با روایت مسیحی آن رأی داده‌اند.

۷-۱-۲- دیانت جوانان غار در قرآن

با توجه به آیات قرآن کریم، مهم‌ترین تفاوت میان قصه قرآنی اصحاب کهف با روایت مسیحی، «دیانت مردم شهر افسوس» است. آیا این همان دیانتی بوده که در قرآن از آن یاد شده است و اصحاب کهف بدان باور داشته و آن را ترویج می‌کردند و بالندگی‌اش را انتظار داشته‌اند؟ آیا می‌توان پذیرفت که تئودوسیوس دوم و مردم شهر افسوس، انسان‌های صالح و مؤمنی بوده‌اند که به «خدای یگانه» باور داشته و از او درخواست معجزه‌ای جهت افزایش ایمان مردم نسبت به زندگی پس از مرگ نمودند؟!

بر خلاف روایات مسیحی، در آیات سوره کهف به هیچ عنوان، از «سال حدوث واقعه، دین و آیین جوانان غار، قهرمانان حادثه و اینکه اهل کدام ملت و سرزمین بوده‌اند»، به صراحت سخنی گفته نشده است. قرآن آنان را صرفاً جوان مردانی توصیف کرده است که بر آیین توحید بودند و در میان قوم خود، ندای یکتاپرستی سر دادند و از کسانی که غیر خدا را معبود خویش ساخته بودند، کناره گرفتند:

﴿وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَن نَدْعُو مِن دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا سَطَطًا * هَؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً لَّوَلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِم بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ فَمَن أَظْلَمُ مِمَّن

۱. آرتمیس (Artemis) یکی از الهه‌های یونان باستان به شمار می‌رفت. دیانا (Diana) مطابق آرتمیس در اساطیر یونانی است و در معبد روم به عنوان الهه باکره مورد احترام بود (مصاحب، ۱۳۸۱، صص ۱۷۸ و ۱۰۲۰).

۲. یوتیخس (Eutyches) راهب صومعه‌ای در نزدیکی قسطنطنیه بود که در سال ۴۴۸ م. دو طبیعت (الهی و انسانی) مسیح را طبیعت واحدی در نظر گرفت و با ارائه تصویر نادرستی از اتحاد این دو طبیعت، اعلام کرد: مسیح، آمیزه‌ای از طبیعت انسانی و خدایی است (لین، ۲۰۱۰، ص ۸۰).

أَفْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ﴿﴾ (کهف: ۱۸/۱۵-۱۴)؛ و دل‌هایشان را استوار گردانیدیم، آنگاه که برخاستند و گفتند: پروردگار ما پروردگار آسمان‌ها و زمین است. جز او هرگز معبودی را نخواهیم خواند که در این صورت، قطعاً ناصواب گفته‌ایم. قوم ما جز او معبودانی را اختیار کرده‌اند، چرا بر [حقانیت] آن‌ها برهانی آشکار نمی‌آورند. پس کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بندد.

عبارت «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَهًا» بیانگر این است که اصحاب کهف به توحیدی خالص باور داشته و ربوبیت تمام عالم را منحصر به خدایی می‌دانستند که هیچ شریکی ندارد (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۳، ص ۲۵۱) و این باور، غیر از عقیده مسیحیان شهر افسوس در مورد طبیعت الهی عیسی (ع) و مادرش می‌باشد؛ زیرا آنان چه پیش از بیداری یاران غار و چه پس از آن، به «خدای یگانه» ایمان نداشتند و قائل به مسیحیتی بودند که در آن همراه با خدای یکتا، دو خدای دیگر را نیز - که عیسی مسیح و مادرش بودند - می‌پرستیدند و بر ضد مخالفان و منتقدان این دیدگاه، به شورش برمی‌خاستند. این رویه با نگاهی که قرآن در مورد باور جوانان غار معرفی کرده و از آیین خالص آنان سخن گفته، به شدت در تضاد و تخالف است.

از سوی دیگر، اگرچه قرآن به باور مردمی که یاران غار پس از بیداری، در میان آنان حاضر شده‌اند، اشاره‌ای نداشته است؛ اما از عبارت «هُؤُلَاءِ قَوْمًا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً» چنین بر می‌آید که اصحاب کهف، پیش‌تر از میان قومی که خدایان دیگری اختیار کرده‌اند، کناره گرفتند و به سوی غار گریختند: ﴿وَ إِذِ اعْتَرَلْتُمُوهُمْ وَمَا يُعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْوَا إِلَى الْكَهْفِ﴾ (کهف: ۱۸/۱۶). بنابراین، دلیلی ندارد آنان پس از بیداری نیز، یک بار دیگر در میان قومی حضور یابند که به گواهی تاریخ، همچنان خدایان دیگری را در کنار خدای یکتا می‌پرستیدند و قرآن نیز در بیان این قصه، همچون متون مسیحی بر باور و عقیده مردمی مَهر تأیید زُند که به گفته مورخان و نویسندگان مسیحی، در همان شهر (افسوس) مخالفان «مادر خدا» (عیسی مسیح) را تکفیر و مجازات می‌کردند و الوهیت مسیح جایگاه اصلی در تعلیمات آنان داشت (نک: ویل دورانت، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۱۰۱/گریدی، ۱۳۸۴، صص ۱۶۶-۱۶۵).

این بر خلاف آموزه‌های بلند قرآنی است که در آیاتش، الوهیت عیسی مسیح و مادرش را به کلی نفی می‌کند و تثلث را مردود می‌شمارد (نک: نساء: ۴/۱۷۲-۱۷۱؛ مائده: ۵/۱۷، ۷۲-۷۳ و ۱۱۶). به تعبیر نیل رابینسون^۱، استاد مطالعات اسلامی دانشگاه ولز، قرآن کریم، همان سخن جدلی نسطوریه بر ضد ارتدوکس را مطرح کرده است^۲ و موضوعی را توسعه داده و به یک نتیجه منطقی رسانده و آن، انکار هرگونه الوهیت برای حضرت عیسی (ع) و مریم است (رابینسون، ۱۳۸۳، ص ۱۵۳). پس، این سخن نارواست، اگر بگوییم یاران غار به شهر افسوس - که از مدت‌ها پیش، پناهگاه آراء گمراه‌کننده شده بود - انتساب داشته‌اند

1. Neal Robinson

۲. از نقطه نظر نسطوریه، ارتدوکس‌ها با توصیف مریم به عنوان «مادر خدا»، خود را در معرض استهزاء قرار دادند؛ زیرا به ظاهر، خدای پدر را تا درجه سوم بعد از عیسی و مریم پایین آورده‌اند. آنان خدا را به وسیله عیسی مسیح تعریف کرده و به او، عنوان «خدای پدر» داده‌اند و یا عیسی و مادرش را دو خدا، علاوه بر خدای متعال دانسته‌اند [که نتیجه روشن چنین تفکری این است که خداوند، سوّمی از آن‌ها باشد] (رابینسون، ۱۳۸۳، ص ۱۵۳).

و گویا پس از خوابی طولانی، این فرصت را بازیافته‌اند تا پیروزی عقیده تثلیث و ظهور و گسترش آئینی را که با نظرات نسنجیده کلیسا (درباره طبیعت عیسی مسیح و مادرش) سازگار بوده است، با چشمان خود ببینند و به تعبیر لویی ماسینیون، بدین وسیله «ایمان و باورهای مردم شهر افسوس را تقویت کنند»!

به علاوه، در هیچ‌یک از روایات مسیحی، به‌طور دقیق به باور و اعتقاد جوانان غار اشاره نشده؛ اما جیمز ساروجی با انتساب داستان مذکور به آیین مسیحیت، در پی آن بوده است تا باور تثلیث را که در آن دوران، در معرض ضعف و تزلزل قرار گرفته بود، تحکیم بخشد و بر اعتبار یکی از پنج کلیسای جهان مسیحیت (در افسوس) بیفزاید (نک: مجدوب، ۱۳۷۹، ص ۱۲۳)؛ حتی بر خلاف دیدگاه ادوارد گیون که گفته است، پیامبر (ص) این داستان را در سفر تجاری خود به شام شنیده و به متن قرآن اضافه کرده است، نقل قرآن کریم با روایت سوری آن، یکسان نیست؛ اگر چنین باشد، قرآن نیز می‌بایست، جزئیاتی را که در روایت جیمز ساروجی و نوشته‌های مسیحی وارد شده است و مسیحیان سینه به سینه آن را روایت کرده و بدان باور داشته‌اند، تأیید و بر پیامبر (ص) وحی می‌نمود.

از نگاه طباطبایی نیز، هیچ‌گونه اجماعی مبنی بر اینکه بر ملا شدن جریان اصحاب کهف، در زمان پادشاهی تئودوسیوس دوم بوده است، وجود ندارد؛ زیرا بسیاری از مورخین در این باره سکوت کرده‌اند و بعید نیست، عده قلیلی که این نام را بر زبان رانده‌اند، این سخن را از روایات مسیحی و کتاب جیمز ساروجی گرفته باشند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۳، ص ۲۹۸).

بی‌شک هدف قرآن از بیان چنین قصه‌ای، حکایت وقایع تاریخی نیست تا در پرتو آن به جزئیات یک رخداد نیز پردازد (خزائلی، ۱۳۹۲، ص ۱۳). قرآن در نقل ماجراهای تاریخی به صورت گزینشی، تنها بخش‌هایی را که در راستای هدفش قرار می‌گیرد، به صورت خلاصه و پیراسته از جزئیات کم‌اهمیت بازگو می‌کند (معرفت، ۱۴۲۳، ص ۴۲۰). اینکه آنان مسیحی بوده و در شهر افسوس سکونت داشته‌اند، در قرآن نیامده، بلکه فقط در روایات کتب مختلف تفسیری و تاریخی مسلمانان موجود است (نک: طبری، ۱۴۱۲، ج ۱۵، ص ۱۴۲ / ثعلبی، ۱۴۲۲، ج ۶، صص ۱۵۶-۱۴۷ / مسعودی، ۱۴۰۹، ج ۱، صص ۳۵۷-۳۴۷ / حموی، ۱۹۹۵، ج ۱، ص ۷۳ / ابن اثیر، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۳۵۵). به نظر می‌رسد، خاورشناسان نیز با توجه به چنین روایاتی، نظریه اقتباس قرآن از منابع و متون مسیحی را مطرح کردند.

از سوی دیگر، بر خلاف روایات مسیحی و با توجه به روایت ابن اسحاق در مورد نظرخواهی قریش از یهودیان مدینه جهت آزمایش صحت گفتار پیامبر (ص)، می‌توان قصه قرآن را داستان کهنی دانست که قدمت بسیاری دارد و به پیش از میلاد عیسی مسیح برمی‌گردد. به تعبیر برخی قرآن‌پژوهان، این اشتباه بزرگی است که چنین رویدادی را دارای ریشه‌ای مسیحی دانسته‌اند؛ درحالی‌که این داستان، به سرگذشتی یهودی نزدیک‌تر است تا مسیحی و ارتباطی با مسیحیت ندارد؛ زیرا توصیفی که در روایت ابن اسحاق آمده است،^۱ به روشنی بر این مسئله دلالت می‌کند که سرگذشت آن جوان مردان، سرگذشت کهنی است که به روزگاران نخست و چه بسا پیش‌تر از روزگار حضرت موسی (ع) و بنی اسرائیل برمی‌گردد به‌طوری که این

۱. «سَلُّوْهُ عَنْ قَبِيْةٍ دَهَبُوْا فِي الدَّهْرِ اَلْأُوْلَ مَا كَانَ اَمْرُهُمْ: از او پرسید: داستان جوان مردانی که در روزگاران پیشین هجرت کردند، چه شد؟» (ابن اسحاق، ۱۴۲۴، ج ۱، صص ۲۳۸-۲۳۹).

ماجرا در میان ادیان گذشته، زبان به زبان می‌گشته تا به ادیان پسین، از جمله یهودیت رسیده است. این داستان نمادی کهن از پیروزی «توحید» بر شرک و چیره‌شدن صلح و دوستی بر ستم و سرکشی در هر زمانی است (معرفت، ۱۴۲۳، ص ۴۶۷).

۷-۲- موقعیت غار

آنچه در نوشته‌های جیمز ساروجی آمده و گیبون و تیسدال آن را تکرار کرده‌اند، این است که دسیوس برای آنکه یاران غار را به هلاکت برساند، دستور داد دهانه غار را با ایجاد تپه‌ای از سنگ‌های ضخیم و درشت به گونه مستحکم مسدود سازند.^۱ (تیسدال، ۱۹۰۵، ص ۱۴۷/ گیبون، ۱۸۷۱، ج ۳، ص ۳۸۳). اگر چنین باشد، حادثه‌ای که برای آنان رخ داده، مرگ بوده است نه خواب؛ زیرا با بستن دهانه غار به وسیله سنگ‌های ضخیم، منافذ هوا نیز بسته شده و پس از مدتی خفگی یاران غار را فرا گرفته است. از این رو، دیگر نمی‌توان آن‌ها را خفتگان به شمار آورد؛ بلکه با چنین توصیف ناآگاهانه‌ای، آنان را باید مردگان هفتگانه نامید. پیداست که همین مسئله، یکی از تفاوت‌های اساسی میان قصه اصحاب کهف در قرآن با منابع مورد ادعای مسیحی است.

از آیات قرآن چنین برمی‌آید که دهانه غار بسته نبوده و نور و گرمای خورشید به داخل آن می‌تابید و اصحاب کهف در مدت درنگشان در غار، زنده بوده‌اند، نفس می‌کشیدند و پهلوی به پهلوی می‌شدند. این بر خلاف سخنی است که می‌گوید: «در غار بسته بوده و سربازان دسیوس تمامی دهانه آن را با سنگ‌های بزرگ و ضخیم پوشاندند تا آنان در غار زنده به گور شوند» (گیبون، ۱۸۷۱، ج ۳، ص ۳۸۳).

قرآن در این زمینه چنین آورده است: ﴿وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقَرَّبُ إِلَيْهِمْ ذَاتَ الشَّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا * وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشَّمَالِ وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَ لَمَلَيْتَ مِنْهُمْ رُعْبًا﴾ (کهف: ۱۸-۱۷)؛ «و آفتاب را می‌بینی که چون برمی‌آید، از غارشان به سمت راست مایل است و چون فرو می‌شود، از سمت چپ دامن برمی‌چیند، درحالی‌که آنان در جایی فراخ از آن [غار] قرار گرفته‌اند. این از نشانه‌های [قدرت] خداست. خدا هر که را راهنمایی کند، او راه‌یافته است و هر که را بی‌راه گذارد، هرگز برای او یاری راهبر نخواهی یافت؛ و می‌پنداری که ایشان بیدارند، درحالی‌که خفته‌اند و آن‌ها را به پهلوی راست و چپ می‌گردانیم و سگ‌شان بر آستانه [غار] دو دست خود را دراز کرده؛ اگر بر حال آنان اطلاع می‌یافتی، گریزان روی از آن‌ها برمی‌تافتی و از [مشاهده] آن‌ها آکنده از بیم می‌شدی».

علامه طباطبایی در تفسیر آیات بالا می‌نویسد: اولاً، غار اصحاب کهف شرقی و غربی قرار نگرفته بوده تا از شعاع آفتاب تنها یک وعده - یا صبح و یا بعد از ظهر - استفاده کند؛ بلکه ساختمانش قطبی و دهانه غار به طرف قطب جنوبی بوده، یعنی در هنگام طلوع و غروب خورشید، «شعاع آفتاب به داخل آن می‌تابید»؛

1. After a time, however, their enemies discovered where they were and blocked up the entrance to the cave, leaving them to die of hunger.

ثانیاً، آیات به ما می‌گویند: آفتاب به خود آنان نمی‌تابید، چون از در غار دور بودند و در فضای وسیع آن قرار داشتند. نکره بودن «فَجْوَةٌ»^۱ نیز این معنا را که آنان از شعاع آفتاب دور بودند، به دست می‌دهد. پس خداوند بدین وسیله آن‌ها را از حرارت آفتاب حفظ فرمود. ثالثاً، آنان خواب راحتی داشتند؛ زیرا هوا در داخل غار حبس نبوده، بلکه همواره در فضای آن از طرف شرق و غرب در جریان بوده و یاران غار نیز در گذرگاه گردش هوا قرار داشته‌اند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۳، ص ۳۵۳).

با توجه به آیات گفته شده، پیداست که یاران غار از افسوس و از میان رومیان آن شهر نبوده و غار مد نظر قرآن نیز، غار افسوس نیست. از دیدگاه طباطبایی، غار افسوس علی‌رغم شهرتی که دارد، به هیچ وجه با مشخصاتی که در قرآن آمده، هماهنگ نیست؛ زیرا قرآن می‌فرماید: «آفتاب وقتی طلوع می‌کند، از طرف راست غار به درون آن می‌تابد و هنگامی که غروب می‌کند، از طرف چپ غار بدان می‌تابد». این سخن بیانگر این است که درب غار به طرف جنوب بوده، در حالی که دهانه غار افسوس به طرف شمال شرقی است. طباطبایی در ادامه، غار «رجیب» را همان غار مد نظر قرآن می‌داند که در هشت کیلومتری شهر عمان پایتخت اردن هاشمی قرار دارد. این غار در سینه جنوبی کوهی پوشیده از صخره واقع شده، اطراف آن از مشرق و مغرب باز است و درب آن نیز به طرف جنوب است (همان، ج ۱۳، صص ۴۱۱-۴۰۸). از ابن عباس نقل شده که محل غار، نزدیک «أیله» واقع در منطقه شرق رود اردن است (طبری، ۱۴۱۲، ج ۱۵، ص ۱۳۱/ ابن کثیر، ۱۴۱۹، ج ۵، ص ۱۲۵) و به نظر می‌رسد که این روایت با وقایع و حوادث این داستان و قرینه‌های مد نظر قرآن کریم، مطابقت و مشابهت بیشتری دارد.

نتایج تحقیق

نوشتار پیش‌رو به بازخوانی و مقایسه محتوایی قصه قرآنی اصحاب کهف با داستان هفت خفته افسوس پرداخته و دیدگاه خاورشناسان را در مورد نظریه اقتباس قصه اصحاب کهف از روایات مسیحی مورد نقد قرار داده است. نتایج بررسی‌ها نشان می‌دهد:

شهر افسوس جایگاه مناسبی برای ظهور چنین رویداد مهمی نبوده است؛ زیرا پس از بیداری یاران غار، مردم این شهر به «خدای یگانه» ایمان نداشته و قائل به مسیحیتی بوده‌اند که در آن همراه با خدای یکتا، حضرت عیسی (ع) و مادرش را نیز می‌پرستیدند و بر ضد منتقدان این دیدگاه به مخالفت برمی‌خاستند. این بر خلاف دیانتی است که اصحاب کهف بدان باور داشته و آن را ترویج می‌کرده و رشد و بالندگی آن را انتظار داشته‌اند و در آیات قرآن نیز، به صراحت از آن سخن گفته شده است.

قرآن کریم بدون اشاره به سال حدوث واقعه، دین و آیین جوانان غار، قهرمانان حادثه و اینکه اهل کدام ملت و سرزمین بوده‌اند، تنها آنان را جوان مردانی معرفی کرده که بر آیین توحید بوده و در میان قوم خود، ندای یکتاپرستی سر داده و از کسانی که غیر خدا را معبود خویش ساختند، کناره گرفتند. از توصیفی که آیات وحی در مورد دیانت اصحاب کهف و موقعیت غار بیان داشته و نیز، از روایت ابن اسحاق، به روشنی پیداست که این دو داستان، هیچ‌گونه رابطه ریشه‌ای با یکدیگر ندارند و وجود برخی از شباهت‌ها، بیانگر

۱. «فَجْوَةٌ» مکان فراخ و وسیع را گویند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۶۲۶).

ارتباط میان آن‌ها نیست. بر خلاف روایات مسیحی، قصه قرآنی اصحاب کهف، داستان کهنی است که قدمت بسیاری دارد و به روزگاران نخست و چه بسا پیش‌تر از روزگار حضرت موسی(ع) برمی‌گردد و ارتباطی با مسیحیت ندارد. در این میان خاورشناسان نیز، بدون توجه به شیوه قصه‌گویی قرآن و معانی دقیق آیات، داستان‌پردازی‌های جیمز ساروجی را معیار درستی یا نادرستی کلام خدا قرار داده و از اختلافات اساسی میان این دو داستان غافل مانده‌اند.

همچنین، با توجه به خصایص جهان‌شناسی آن روز مسیحی و محدودیت نفوذ مسیحیت در سراسر حجاز و فقدان مبلغان مسیحی در مکه، نظریه تأثیرپذیری پیامبر(ص) از آموزگاران مسیحی، تنها در حد یک ادعاست که بدون ارائه هرگونه سند متقن تاریخی و تفصیلی بیان شده است. حتی گزارش نخستین سفر تجاری پیامبر(ص) به شام نیز، از جمله اخبار مضطرب و مشکوکی است که برخی از مورخان اسلامی، در کلیات و جزئیات آن ماجرا به دیده تردید و انکار نگریسته‌اند.

شایان ذکر است، اعتماد بیش از حد به اخبار مختلف در این باره و همسان‌سازی تاریخی قصه قرآنی اصحاب کهف با متون مسیحی می‌تواند مخاطب قرآن را به درک نادرستی از این رخداد و اهداف هدایتی و تربیتی قصص قرآن سوق دهد.

منابع و مأخذ

- قرآن كريم (۱۴۱۸): ترجمه: محمدمهدى فولادوند، تهران: دفتر مطالعات اسلامى.
۱. ابن اثير، عزالدین ابوالحسن (۱۳۸۵). *الكامل فى التاريخ*. بيروت: دار صادر.
 ۲. ابن اسحاق، محمد (۱۴۲۴). *السيرة النبوية*. بيروت: دار الكتب العلمية.
 ۳. ابن كثير دمشقى، اسماعيل بن عمر (۱۴۰۷). *البداية و النهاية*. بيروت: دار الفكر.
 ۴. _____ (۱۳۹۶). *السيرة النبوية*. تحقيق: مصطفى عبدالواحد، بيروت: دار المعرفة.
 ۵. _____ (۱۴۱۹). *تفسير القرآن العظيم*. بيروت: دار الكتب العلمية.
 ۶. ابن هشام، ابومحمد عبدالملك (بى تا). *السيرة النبوية*. بيروت: دار المعرفة.
 ۷. بروكلمان، كارل (۱۹۶۸). *تاريخ الشعوب الإسلامية*. بيروت: دار العلم للملايين.
 ۸. بيهقى، احم دين حسين (۱۴۰۵). *دلائل النبوة*. بيروت: دار الكتب العلمية.
 ۹. تيسن، هنرى (بى تا). *الهيات مسيحي*. ترجمه: ط. ميكائيليان، بى جا: حيات ابدى.
 ۱۰. ثعلبى نيشابورى، احمد بن محمد (۱۴۲۲). *الكشف و البيان*. بيروت: دار احياء التراث العربى.
 ۱۱. حاج منوچهرى، فرامرز (۱۳۶۷). *دائرة المعارف بزرگ اسلامى*. جلد ۹، مقاله: «اصحاب كهف»، تهران: مركز دائرة المعارف بزرگ اسلامى.
 ۱۲. حلى، على بن ابراهيم (۱۴۲۷). *السيرة الحلبية*. بيروت: دار الكتب العلمية.
 ۱۳. حموى، ياقوت بن عبدالله (۱۹۹۵). *معجم البلدان*. بيروت، دار صادر.
 ۱۴. خزائلى، محمد (۱۳۹۲). *اعلام قرآن*. تهران: اميركبير.
 ۱۵. دهخدا، على اكبر (۱۳۷۲). *لغت نامه دهخدا*. تهران: دانشگاه تهران.
 ۱۶. ذهبى، محمد بن احمد (۱۴۱۳). *تاريخ الإسلام*. تحقيق: عمر عبدالسلام تدمرى، بيروت: دار الكتاب العربى.
 ۱۷. _____ (۱۴۰۹). *السيرة النبوية*. تحقيق: حسام الدين قدسى، بيروت: دار الكتب العلمية.
 ۱۸. رابينسون، نيل (۱۳۸۳). «عيسى در قرآن، عيساى تاريخى و اسطوره تجسد». *هفت آسمان*، شماره ۲۷.
 ۱۹. راغب اصفهانى، حسين بن محمد (۱۴۱۲). *مفردات ألفاظ القرآن*. تحقيق: صفوان عدنان داودى، دمشق: الدار الشامية.
 ۲۰. رضوان، عمر ابراهيم (۱۴۱۳). *آراء المستشرقين حول القرآن الكريم و تفسيره*. رياض: دار الطبعة.
 ۲۱. زرشناس، زهره (۱۳۸۰). قصه اصحاب كهف به روايت سُغدى. *نامه فرهنگستان*، شماره ۲.
 ۲۲. زرگرى نژاد، غلامحسين (۱۳۹۲). *تاريخ صدر اسلام*. تهران: سمت.
 ۲۳. ستارى، جلال (۱۳۷۶). *پژوهشى در قصه اصحاب كهف*. تهران: نشر مركز.
 ۲۴. سليمانى اردستانى، عبدالرحيم (۱۳۹۵). بازتاب تثليث مسيحي در قرآن مجيد. *پژوهشنامه اديان*، شماره ۱۹.
 ۲۵. شفيعى، سعيد (۱۴۰۱). سريانى گرايى در مطالعات قرآنى معاصر غرب. *تحقيقات علوم قرآن و حديث*، شماره ۵۳.
 ۲۶. طباطبايى، سيدمحمدحسين (۱۳۹۰). *الميزان فى تفسير القرآن*. بيروت: مؤسسة الأعلمى للمطبوعات.
 ۲۷. _____ (۱۳۷۴). *الميزان فى تفسير القرآن*. ترجمه: سيدمحمدباقر موسوى همدانى، قم: دفتر انتشارات اسلامى.
 ۲۸. طبرى، محمدبن جرير (۱۴۱۲). *جامع البيان فى تفسير القرآن*. بيروت: دار المعرفة.
 ۲۹. عاملى، سيدجعفر مرتضى (۱۴۱۵). *الصحيح من سيرة النبى الأعظم*. بيروت: دار الهادى.

۳۰. گریدی، جوآن (۱۳۸۴). *مسیحیت و بدعت‌ها*. ترجمه: عبدالرحیم سلیمانی، قم: مؤسسه فرهنگی طه.
۳۱. لین، تونی (۲۰۱۰). *تاریخ تفکر مسیحی*. ترجمه: روبرت آسریان، بی‌جا: ایلام.
۳۲. مالرب، میشل (۱۳۷۹). *انسان و ادیان؛ نقش دین در زندگی فردی و اجتماعی*. ترجمه: مهران توکلی، تهران: نشر نی.
۳۳. مجدوب، احمدعلی (۱۳۷۹). *اصحاب الکهف*. ترجمه: سیدمحمدصادق عارف، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
۳۴. مسعودی، علی بن حسین (۱۴۰۹). *مروج الذهب و معادن الجواهر*. قم: دار الهجرة.
۳۵. مصاحب، غلامحسین (۱۳۸۱). *دائرة المعارف فارسی*. تهران: امیرکبیر.
۳۶. معارف، مجید (۱۳۹۴). *شناخت قرآن*. تهران.
۳۷. معرفت، محمدهادی (۱۴۲۳). *شبهات و ردود حول القرآن الکریم*. قم: مؤسسه التمهید.
۳۸. میلر، ویلیام مک الوی (۱۹۳۱). *تاریخ کلیسای قدیم در امپراتوری روم و ایران*. ترجمه: علی نخستین، تهران: اساطیر.
۳۹. ناس، جان بایر (۱۳۵۴). *تاریخ جامع ادیان*. ترجمه: علی اصغر حکمت، تهران: پیروز.
۴۰. ونسینک، آرنه جان (بی‌تا). *دائرة المعارف الإسلامية*. الجزء الثاني، مقاله: «اصحاب الکهف»، بیروت: دار الفکر.
۴۱. ویل دورانت، (۱۴۰۸). *قصه الحضارة*. المجلد الرابع، ترجمه: محمد بدران، بیروت: المنظمة العربية للتربية والثقافة و العلوم.

42. Bellamy, James A. (1991). Al-Raqīm or al-Ruqūd? A Note on Sūrah 18:9. *Journal of the American Oriental Society*, vol. 111, No. 1.

43. Gibbon, Edward. (1871). *The History of the Decline and fall of the Roman Empire*. Publisher: Claxton, Remsen, & Haffelfinger, the University of Michigan, vol.3.

44. Gilliot, Claude. (2002). Informants. *Encyclopaedia of the Quran*. Brill, Leiden-Boston.

45. Paret, Rudi. (1986). Ashāb al-Kahf. *Encyclopaedia of Islam*. Leiden.

46. Tisdall, William St. Clair. (1905). *The Original Sources of the Quran*. London, Society for Promoting Christian Knowledge.

47. _____. (1901). *The Sources of Islam*. translated by: Sir William Muir, Edinburgh, T. & T. Clark.